

درس سیصد و هفتاد و سوم: صوت ۳۹۴

اختلاف مرحوم آخوند و شیخ بر نحوه رعایت
اطراف علم اجمالی در صورت اضطرار (۳)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عدم تفاوت در علم در أحد اطراف معین

و غیر معین طبق نظر مرحوم آخوند

عرض شد که در خلاف بین دو مبنای مرحوم

آخوند و مرحوم شیخ مسئله به دوران امر بین تعلق

تکلیف تفصیلی به معین قبل از علم اجمالی و یا تعلق

علم تفصیلی و یا تکلیف تفصیلی به بعد از علم

اجمالی موکول شد. با بیانی که دیروز عرض شد

به طور کلی اصلاً مسئله تغییر اساسی پیدا می کند.

بعضی ها در اعتراض به کلام مرحوم آخوند

در صورت تعلق تکلیف تفصیلی به واحد معین یا غیر

معین بعد از علم اجمالی، حکم به برائت نسبت به

سایر اطراف کرده اند،^۱ نسبت به بیان ایشان ایراد وارد

کرده اند.^۲ کلام مرحوم آخوند بر این مسئله دایر بود

که تفاوتی در علم در أحد اطراف معین و غیر معین

۱. کفایة الأصول، ص ۳۶۰.

۲. کفایة الأصول (تعلیقہ زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۱۰۳.

بعد از علم اجمالی نیست زیرا علم اجمالی مقدّم بر تکلیف تفصیلی نسبت به معین است، شرط متأخر ضمنی در تحقق موضوع برای علم اجمالی اقتضاء می‌کند که علم اجمالی **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ** منعقد نشود.

یعنی وقتی که شارع علم اجمالی را منجز می‌داند، این شرط متأخر در تنجز علم اجمالی منطوی است که علم تفصیلی، - چه تکوینی و تنزیلی - حکم شارع که مانند همان حجت اضطرار نسبت به أحد الأطراف هست طاری بر أحد الأطراف در علم اجمالی نشود و وقتی یکی از شرائط محقق موضوع منتفی شد، در نتیجه موضوع هم منتفی خواهد بود.

وجوب اکرام مستلزم بقاء شرایط

مولا می‌گوید که **أَكْرَمَ الْعَالَمِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ**، زید

الآن علم دارد و واجد علم است یا [می‌گوید که]

أَكْرَمَ الْأَتْقِيَاءِ يَا أَكْرَمَ الْعَالَمِ الْعَادِلِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ،

خب شرط برای تحقق عدالت اموری است و شرط

برای تحقق تقوا اموری است، اگر زید تا روز

پنجشنبه عادل بود و شما در روز پنجشنبه یک فعل

مخالف عدالت یا تقوا از او دیدید، خب طبعاً

موضوع برای اکرام منتفی می‌شود چون در روز پنجشنبه عمل خلاف عدالت یا تقوا انجام می‌دهد. پس حکم مولا و وجوب اکرام عالم عادل حکم استمراری و دائمی **إلى زمان الإکرام** است. تا زمان اکرام باید این شرائط موضوع محقق باشد و در صورت انتفاع این شرط یا شروط، خود آن حکم هم منتفی خواهد شد و این انتفاع، انتفاع طبعی است.

نظریه مرحوم آخوند در مورد تحقق علم

اجمالی

مرحوم آخوند نظرشان بر این است که وقتی که علم اجمالی می‌خواهد تحقق پیدا کند، قبل از تحقق علم اجمالی بالأخره شرائطی لازم است. اول اینکه علم اجمالی به اطراف تعلق بگیرد، حالا اگر یکی از اطراف نبود بنابراین از اول علم اجمالی محقق نیست. به عنوان مثال علم اجمالی می‌خواهد برای شما نسبت به **خمسة آنیه** پیدا بشود که **أحد هذه الخمسة متنجس**، می‌دانید که یکی از این پنج آنیه متنجس بوده است و بعد انکشاف به عمل می‌آید که **خمسة آنیه** نیست و **أربعة آنیه** است، خب علم اجمالی منحل می‌شود یعنی از اول علم اجمالی

محقق و منعقد نمی‌شود، در مرحله انعقاد متوقف می‌ماند چون همین‌که آن علم اجمالی می‌خواهد منجز بشود، به‌عنوان کشف واقع و به‌عنوان انکشاف مشخص می‌شود که شرائط برای علم اجمالی محقق نبوده است.

یا اینکه فرض کنید که در شهادت بینة، بینة شهادت می‌دهد بر اینکه یکی از اطراف علم اجمالی طاهر است، علم اجمالی نسبت به خمسة آنیه محقق شده است و بینة شهادت بر طهارت **أحد الآنیة** می‌دهد خب آن **أحد الآنیة** با علم تنزیلی و شهادت بینة از سطح علم اجمالی خارج می‌شود و علم اجمالی به **أربعة آنیة أخرى** متعلق می‌شود. بنابراین علم اجمالی تا مادامی منجز است که موضوع برای علم اجمالی وجود داشته باشد و وقتی که موضوع علم اجمالی از بین برود دیگر ما علم اجمالی نداریم و خود تحقق علم اجمالی از اصل و ریشه منتفی می‌شود.

روی این اصل کلام مرحوم آخوند بر اینکه علم تفصیلی یا حکم تفکیکی متأخر موجب انحلال علم

اجمالی است از این باب است که قبل از اینکه علم
اجمالی حکم تفصیلی بخواهد بیاید قبلاً علم اجمالی
آمده است و این علم اجمالی در شرطِ ضمن و ضمن
خود **عقد الوضع** برای علم اجمالی تحقق موضوع
به عنوان عدم طرّو مانع که آن حکم تفصیلی است
منتفی و نهفته است و آنجا مخفی است.

پس وقتی که علم اجمالی محقق می شود، با این
شرط محقق می شود که حکم تفصیلی نباشد. این
علم اجمالی همین طور می آید، می آید و منجزیت
خودش را مستمر [استمرار] می دهد تا وقتی که به
یوم الخمیس می رسد، همان طوری که گفتیم در یوم
الخمیس وقتی که از زید خلاف عدالت صادر شد از
تحت حکم **أكرم العالم العادل** خارج می شود، این
علم اجمالی هم استمرار پیدا می کند تا وقتی که حکم
تفصیلی بدهد و همین که حکم تفصیلی بر تعین أحد
الاطراف یا **أحد الأطراف غیر المتعین** تعلق گرفت،
در اینجا خود علم اجمالی منحل خواهد شد. چرا؟
چون در اینجا یکی از این اطراف بیرون می رود؛ لعل
اینکه آن أحد الأطراف متنجس باشد و چون قوام علم
اجمالی به خمسة آنیه هست که **إحدى هذه الأوانی**

متنجز بالعام البدلی بنابراین قوام علم اجمالی به
خمسة آنیه منتفی می شود و أربعة آنیه می شود و
وقتی که أربعة آنیه شد دیگر علم اجمالی نداریم.
اینجاست که ایشان می فرماید که فرقی نمی کند بر
اینکه علم اجمالی قبل از طرّو حکم تفصیلی بیاید یا
بعد از حکم تفصیلی بیاید.

ایراد بر کلام مرحوم آخوند در تعلق علم اجمالی بر اطراف

بر کلام مرحوم آخوند ایراد وارد شده و ایراد این
است که وقتی شما علم اجمالی را بر اطراف متعلق
می کنید چه فرقی می کند که خروج أحد الأطراف
بالاضطرار از ناحیه شارع باشد یا خروج أحد
الأطراف تکوینی باشد؟! تکوینی که باشد مهم تر
است. یک وقت شارع یکی از اطراف را متعیناً یا غیر
متعین از تحت علم اجمالی خارج می کند یا اینکه
یکی از این آنیه مائش بر زمین احراق می شود و أحد
الآنیه از بین می رود و یکی از این اوانی از تحت
اطراف علم اجمالی خارج می شود بنابراین دیگر
در این صورت علم اجمالی هم از بین می رود، شما
باید قائل به انحلال علم اجمالی باشید در حالی که

قائل نیستید. چطور بین این دو قضیه جمع می‌شود؟! این ایرادی است که وارد می‌شود.

از طرف مرحوم آخوند می‌شود نسبت به این ایراد جواب داد و آن این است که وقتی که علم اجمالی به أحد اطراف تعلق می‌گیرد، مرحوم آخوند آن را علی‌کلِّ حال منجّز می‌داند الاّ اینکه خروج أحد الأطراف از ناحیه شرع باشد یعنی شارع به اتیان أحد الأطراف امر کرده است؛ فرق است بین احراق إحد الأوانی یا تناول أحد الأطراف به امر شارع.

در واقع آن حکمی که مخالف با تحقق علم اجمالی است، نفس حکم شارع است یعنی شارع حکم مخالف با علم اجمالی را وضع کرده است که آن جعل حکم مخالف چون از لحاظ الزام تقدم طبعی دارد، موجب می‌شود که علم اجمالی منحل بشود. اما اگر یکی از این اوانی مثل **حادثة سماویة** خودبه‌خود از بین برود، این علم اجمالی براساس قاعده اشتغال همین‌طور در تنجّز خودش باقی می‌ماند. این جواب ایراد مستشکل بود.

اما آنچه که به نظر می‌رسد نسبت به کلام مرحوم آخوند در هر دو طرف تعین و تخییر و نسبت به کلام

مرحوم شیخ در ناحیه تعین و قبل از طرّو حکم
تفصیلی بر مورد معین، این است که بر فرض که ما
آن مبنای خود را قبول نداشته باشیم یعنی آن را قبول
نکنیم، خب در اینجا مانع از تنجّز علم اجمالی
چیست؟ اگر شما می گوید که آن حکم تفصیلی قبل
از علم اجمالی است یا حتی به مبنای مرحوم آخوند
بعد از علم اجمالی است، مانع برای تحقق علم
اجمالی است چه مانعی دارد که علم اجمالی منجّز
باشد؟! جواب این است که یک وقت مانع از تحقق
علم اجمالی به رفع موضوع است و یک وقت اعتباراً
یا تکویناً، آنچه که برای تنجز علم اجمالی مانع
می شود عبارت از رفع موضوع تکویناً است، تکویناً
به چه حساب؟! به چه عنوان؟! به عنوان اینکه علم
اجمالی ما به قطع و یقین به أحد الأطراف مبدل
بشود، قطع پیدا بشود بر اینکه أحد الطرفین طاهر
است یا قطع بشود بر اینکه **أحد الأطراف متنجّس**،
طبعاً علم اجمالی منحل می شود.

یا اینکه اعتباری باشد، اعتباری به این نحو است

که به نحو قطع نباشد و قرینه بیّنه بگوید که **أحد**

الأطراف متنجسٌ یا أحد الأطراف طاهرٌ، بنابراین طرف دیگر قطعاً متنجس خواهد شد و در این صورت هم علم اجمالی منحل است. اما اگر این طروّ مانع به أحد طرفین نباشد **إمّا تکویناً و إمّا تنزیلاً و اعتباراً**، در اینجا مانع از تنجز علم اجمالی چیست؟! چه مانعی دارد که علم اجمالی در اینجا تنجز خود را از دست بدهد؟! زیرا حکم تفصیلی ارتباطی با آن علم اجمالی و مقتضای علم اجمالی ندارد. وقتی که شارع می گوید که شما أحد اطراف را **على التعیین** اتیان کن، به این کاری ندارد که أحد الأطراف متنجس است یا متنجس نیست، اصلاً کاری به این مسئله ندارد. می گوید که شما باید یکی از اطراف را اتیان کنید. چه اشکالی دارد که در اینجا هم حکم شارع وجود داشته باشد و هم علم اجمالی تنجز خودش را داشته باشد؟!!

در جمع بین علم اجمالی و حکم تفصیلی قائل به تنجز علم اجمالی در سایر اطراف و تنجز حکم تفصیلی در طرف خاص می شویم. چرا علم اجمالی حجیت خودش را از دست بدهد؟! علم اجمالی در قوام خودش که تردد **إحدى الألوانی المتنجسة** است،

آیا در این تردد و در این بدل از بین رفته یا از بین نرفته است؟ اینکه از بین نرفته است. شارع گفته است که شما این طرف به خصوص را شرب کن، خب من این طرف را شرب کردم، **بیننا و بین الله** آیا شک ما نسبت به سایر اطراف منتفی شده یا هنوز باقی است؟! هنوز باقی است. حتی اگر ما چهارتا آنیه هم تناول کنیم یا چهارتا از این آنیه‌ها را هم از بین ببریم باز شک نسبت به اینکه این آنیه خمس متنجس باشد [هست] در این صورت باز مسئله فرقی نمی‌کند. پس ما به چه دلیل شرعی از مقتضای علم اجمالی که تنجز در اجتناب هست به حکم تفصیلی برای تعیین تناول أحد الأطراف اهمال و انصراف کنیم؟! چه دلیلی داریم؟!

منقسم شدن حکم به تعداد مصادیق خود

وقتی که شارع می‌گوید که **أكرم العالم العادل**،

شما این زید را جزو علمای عادل به حساب می‌آورید، حالا در روز خمیس احراز می‌کنید که این زید که از جمله این علما هست عدالتش از دست رفته است، خب حکم نسبت به سایر افراد به حال

خود باقی است. نگوید که این قیاس با مانحن فیه
این مورد، مورد اشکال است چون در **أكرم العالم**
العادل صرف نظر از زید مصادیق دیگری وجود دارد
و ما فقط در بیان حکم صحبت می کنیم که حکم به
تعداد مصادیق خود منقسم و متجزی می شود؛ حکم
أكرم العالم بر افراد منقسم می شود؛ **أكرم زیداً و**
عمرأ و بكرأ و خالدأ إلى آخر.

یکی از اطراف که بیرون آمد حکم در اینجا
تجزی پیدا نمی کند و این در مبانی اصولیین که ما
قبلاً خواندیم که فرق است بین اینکه یک حکم از
کلیت خودش سقوط کند و استثناء بخورد، از درجه
قوت ساقط می شود، اصلاً این حرف ها، حرف های
بی اساس و بی پایه است. اگر یک فرد از افراد آن
خارج بشوند یا دو فرد از افراد آن خارج بشوند حکم
أكرم العالم العادل به همان اندازه قوت دارد که همه
افراد باقی باشد. چرا؟ چون **أكرم العالم العادل** بر
مصادیق خودش تعلق گرفته است نه بر خارج از
مصادیق تا به واسطه خروج و یا اخراج، ضعف بر
مدلول این وارد بشود.

تلمیذ: زید هم که خارج می شود از مصادیق

است.

استاد: نه وقتی که ما می‌گوییم که **أكرم العالم العادل** منظور مولا همه افراد مصداق خارجی که فعلاً هستند نیست، حکم روی هر مصداقی رفته است که بتواند مصداق برای **أكرم العالم العادل** باشد.

در قم وقتی که می‌گوید که **أكرم العالم العادل**، فرض کنید صد نفر پیدا می‌شوند؟ ابداً! کجا صد نفر پیدا می‌شود؟! دو نفر پیدا می‌شوند! می‌گوییم که پنج نفر خب الحمدلله زیادند! سی تا پیدا می‌شوند. سی نفر در قم مصداق برای **أكرم العالم العادل** نیستند پس قوّت و قدرت و تنجیز این **أكرم العالم العادل** نسبت به مصادیق به مقدار ثلاثین اشخاص است. خب حالا به طهران می‌آییم و می‌گوییم که **أكرم العالم العادل** و می‌بینیم که اصلاً در طهران پیدا نمی‌شود! می‌گوییم که این همه هستند [ولی ...]! حالا ما خیلی زحمت می‌کشیم و ده نفر را پیدا می‌کنیم که اینها مصداق برای **أكرم العالم العادل** هستند. **أكرم العالم العادل** در طهران چند نفر را

شامل می شود؟ ده نفر. **أكرم العالم العادل** در قم سی نفر را شامل می شود، هردوی این افراد یک قوّت دارند و به یک مقدار قدرت تنجیز در اکرام نسبت به افراد دارند چرا؟ چون محدوده **أكرم العالم العادل** که در طهران مولا می گوید، منطبق بر ده نفر است و به همان اندازه قدرت و [قوّت] و انسجام دارد. در قم محدوده **أكرم العالم العادل** ثلاثین نفر است و به همین اندازه قوّت، قدرت، اشتداد و فعلیت نسبت به انطباق بر مصدایق خودش دارد.

در مشهد **أكرم العالم العادل** هیچ کسی را ندارد، به همان اندازه نسبت به افراد قدرت دارد ولو اینکه مصداق نداشته باشد، امام رضا علیه السّلام غریب است! پس شما ببینید که در یک جا ثلاثین نفر است و در یک جا عشرة اشخاص نفرات است و در یک جا صفر است، در همه این موارد **أكرم العالم العادل** یک دلالت دارد.

تلمیذ: پس اینکه بیان می کنند که از قوّت خودش کم می شود ...

استاد: دیگر قدرت خودش را از دست می دهد.

تلمیذ: این مع الفارق است اینکه آنها بیان می کنند
این است که **أكرم العالم** عالم عادل که در اینجا آمده
است ...

استاد: نه این بحث در صورت تعادل و تراجیح
می آید و در بحث تخصیص و اینها می آید.

تلمیذ: در آنجا که مثلاً در طهران سی نفر است و
در قم پنجاه نفر است اینها درست، اما اینها
در صورتی می گویند که از این پنجاه نفر کم بشود
یعنی اینجا تخصیص بخورد.

استاد: خب بخورد.

تلمیذ: یعنی مثلاً چهل نفر در اینجا بیست و پنج
یا بیست نفر شود.

استاد: بشود.

تلمیذ: در این صورت در اینجا هیچ این نکته را
ندارد که از قوتشان کم بشود، شما فرمودید که
بی اساس است.

استاد: نه در اینجا که تخصیص بخورد باز هم کم
نمی شود؟ ما می گوئیم در اینجا هم کم نمی شود.

تلمیذ: خب در اینجا کم نمی شود.

استاد: در همه جا کم نمی شود، در همه جا **أكرم** **العادل** ما کم نمی شود چه تخصیص بخورد و چه نخورد، چه از اول **أكرم عالم العادل** شامل ثلاثین اشخاص بود و چه از اول شامل ثلاثین اشخاص بود و بعد پنج نفر از آن کم شدند، اینجا ما می گوئیم که کم نمی شود. چرا کم نمی شود؟ چون **أكرم العادل** عام است و این عام مصادیق خودش را می طلبد، ثلاثین باشند ثلاثین، ثلاث مائه باشد ثلاث مائه، ثلاث آلف باشند ثلاث آلف، ثلاث نفرات باشند ثلاث نفرات و صفر باشند صفر، هیچ تفاوتی نمی کند که شما به قول اصولیین در بحث تخصیص که در دوران بین ترجیح یک عام بر یک عام دیگر است عامی را که تخصیص نخورده بر عامی که تخصیص خورده ترجیح بدهید، چه فرقی می کند؟! هردوی اینها یکی است.

تلمیذ: در واقع این اشکالی که بر مرحوم آخوند شد، می خواستند نقصی بر ایشان وارد کنند.

استاد: بله، حالا صحبت ما در اینجا این است که وقتی که علم اجمالی منجزیت خودش را اثبات می کند، علم اجمالی منجزیتش به وجود **متنجز**

واحد بین **خمسة أوانی** است. اصلاً ما می‌گوییم که قوام علم اجمالی بر عنوان نیست بلکه بر خود ظروف است ولی اینکه بر ظروف تعلق گرفته است به‌خاطر یک عنوان تعلق گرفته است نه به‌خاطر کاسه، ظرف مس و رصاص و این چیزها بودن، بلکه به‌خاطر آن جنبه و عنوان تنجسیت تعلق گرفته است؛ آیا عنوان تنجسیت با حذف یکی از اوانی چه تکویناً و چه تشریعاً و اعتباراً از بین می‌رود یا نمی‌رود؟! باز به حال خودش باقی است.

بنابراین همان‌طور که مرحوم شیخ می‌فرماید، وقتی که شما یکی از آنیه‌ها را تناول می‌کنید در اینجا قطع برای شما حاصل نمی‌شود که متنجس را خوردید، ممکن است شما طاهر را خورده باشید، بنابراین شک شما همین‌طور باقی می‌ماند و به حال خودش باقی است اما شک شما یکی از اطرافش کم می‌شود، این را قبول داریم. در آنجا علم دائر مدار خمسة اوانی بود و حالا دائر مدار اربعة اوانی است ولی باز شک شما به حال خودش باقی است و باز می‌گویید که لعلّ اینکه متنجس در **أربعة أخرى**

باشد.

اینکه می‌گویند که در **أربعة أخرى** یعنی چه؟

یعنی علم اجمالی شما به شخص این إناء تعلق نگرفته است و به عنوان تنجس تعلق گرفته است که آن عنوان تنجس مستتر به عنوان عام بدلی در **أحد هذه الأوان الأربعة** است. بنابراین مقتضای جمع بین هردو دلیل به این می‌شود که در حکم تفصیلی یک معین یا غیر معین را تناول کنیم و به مقتضای علم اجمالی اجتناب از سایرین کنیم، این اشکال اول است.

اشکال دوم بر مرحوم آخوند این است که در صورت شک در بقاء علم اجمالی و عدم علم اجمالی، مقتضا استصحاب اشتغال است. یادتان رفته است؟! وقتی که شما شک در این دارید که آیا این متنجس بوده یا نبوده است، استصحاب اشتغال آن حکم اجتناب است...، نگویند که در اینجا آن اشتغال باعث بقاء موضوع است - ممکن است در اینجا بر او ایراد بگیرند - در اینجا مسئله سببیت و مسببیت حاکم است و چون علم اجمالی قائم به موضوع بوده است ممکن است مرحوم آخوند

این طور جواب بدهد که استصحاب اشتغال حکم تکلیفی مترتب بر تحقق موضوع است و الآن در موضوع خدشه وارد شده است و شک در موضوع داریم که آیا این موضوع تنجس در أربعة اوانی باقی هست یا باقی نیست؟! پس باید نقل کلام در تنجس اوانی کنیم و آنجا را [فرض] کنیم، در آنجا هم باز استصحاب بقاء موضوع است. وقتی که شما شک دارید که یک موضوع از حال طبیعی خودش خارج شده یا خارج نشده است، شما چه حکم می کنید؟ باید استصحاب بقاء موضوع کنید تا یقین به رافع برای او پیدا بشود، یقینِ «**لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ،** و **إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بِيَقِينَ آخِرٍ**» خب موضوع ما برای علم اجمالی تنجس واحدی از خمسة اوانی بود، حالا یکی از این اوانی از تحت اطراف علم اجمالی خارج می شود و شک می کنیم که آیا تنجس در أربعة اوانی به حال خود باقی است یا باقی نیست؟ استصحاب بقاء تنجس می کنیم **وَلَا يُمَكِّنُ لِأَحَدٍ أَنْ يُجِيبَ هَذِهِ!** تلمیذ: پس الآن بر شیخ انصاری اشکال وارد می شود؟

استاد: ما قبلاً دفع زخم کردیم!

اللهم صل على محمد و آل محمد